

شهادت فقیه 70 ساله، در زیر ضربات شلاق

برخی او را به جرم تشیع مستق مرگ دانستند و در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت آنقدر بر او تازیانه زدند تا جان سپرد و برخی او را منشأ انحراف در تشیع معرفی کردند و گفتند: «مستندات اکثر صوفیه برای شیعه کردن (شیعه نشان دادن) سران سنی مذهب خود نظرات قاضی نورالله شوشتری است».



برخی او را به جرم تشیع مستق مرگ دانستند و در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت آنقدر بر او تازیانه زدند تا جان سپرد و برخی او را منشأ انحراف در تشیع معرفی کردند و گفتند: «مستندات اکثر صوفیه برای شیعه کردن (شیعه نشان دادن) سران سنی مذهب خود نظرات قاضی نورالله شوشتری است».

همیشه تاریخ انسان‌های بزرگ محل جذب و دفع خوبان و بدان بوده و هستند و باز همیشه هر انسانی به قدر بزرگی شخصیتش مورد نقد و انتقاد و رد تأیید قرار گرفته است.

آری؛ «#؛ فقیه اصولی، متکلم جدلی، محدث رجالی و شاعر و عالم بزرگ عهد صفویه؛ سیدنورالله حسینی مرعشی شوشتری، معروف به (قاضی نورالله شوشتری) و مشهور به (شهید ثالث) نیز از این جمله است.

برخی او را به جرم تشیع مستق مرگ دانستند و در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت آنقدر بر او تازیانه زدند تا جان سپرد (1) و برخی گفتند: «#؛ مستندات اکثر صوفیه برای شیعه کردن (شیعه نشان دادن) سران سنی مذهب خود نظرات قاضی نورالله شوشتری است» (2)

سیدنورالله حسینی مرعشی شوشتری، معروف به «#؛ قاضی نورالله شوشتری» و مشهور به «#؛ شهید ثالث» فقیه اصولی، متکلم جدلی، محدث رجالی و شاعر و عالم بزرگ عهد صفویه. پدرش، سید شریف یا سید شرف الدین شوشتری، از مجتهدان ممتاز شوشتر بود.

وی در سال 956 هـ ق، در خانواده اهل علم در شوشتر، دنیا آمد. نسب او با 21 واسطه به سید علی مرعشی و با 26 واسطه به امام چهارم شیعیان، حضرت سجاد علیه السلام، می‌رسد. علوم مقدماتی و علوم عقلی و نقلی را در نزد پدرش آموخت. میرصفی الدین محمد و میرجلال الدین محمد صدر نیز از معلمان او بودند. سال 979 هـ ق، یعنی در 23 سالگی، برای زیارت حضرت رضا علیه السلام و ادامه تحصیل، از شوشتر به مشهد رفت.

قاضی نور الله در مشهد مقدس در درس علامه محقق، عبدالواحد شوشتری حاضر شد و بیشترین بهره علمی خویش را در زمینه‌های فقه، اصول، کلام و حدیث و تفسیر از او کسب نمود او از محضر محمد ادیب قاری تستری، ادبیات عرب و تجوید قرآن کریم را فرا گرفت و در ادامه تحصیل از بزرگانی چون عبدالرشید شوشتری فرزند خواجه نورالدین طبیب (مؤلف کتاب «#؛ مجالس الامامیه» در اعتقادات) و همچنین عبدالوحید تستری اجازه روایت کسب کرد. (3)

هجرت به هندوستان

برای جلوگیری از الحاد فراگیر

در سال 993 ق، که اکبر شاه نوه بابر از نسل تیمور پسر همایون شاه از اقتدار بسیاری برخوردار بود و باتوجه به اینکه عنایت خاصی به مسائل فلسفی داشت اما عقیده چندان محکمی نسبت به دین خاصی نداشت (4) و به فکر ارائه دینی مشترک از کل ادیان افتاده بود تا هندوستان محل زندگی ملحدین گردد.

لذا، قاضی نورالله به قصد تأثیرگذاری بر این فکر عازم شهر «#؛ آگره»، هندوستان شد.

قاضی نورالله شوشتری به هنگام ورود به آگره، نزد ابوالفتح مسیح الدین گیلانی، شاعر بزرگ و طبیب حاذق ایرانی (که 10 سال پیش از آن - در سال 983 - وارد هندوستان شده و به خاطر قابلیت خویش در زمره مقربان اکبر شاه درآمده بود) (5) رفت.

تجسم نیک نفسی و اوصاف متعالیه

عبدالقادر بدوانی (یکی از علمای اهل سنت هم عصر وی) در مورد قاضی نورالله در «#؛ منتخب التواریخ» می‌نویسد:

«#؛ اگر چه شیعی مذهب است، اما بسیار به صفت نصفت و عدالت و نیک نفسی و حیا و تقوا و عفاف و اوصاف اشراف موصوف است و به علم و حلم و جودت فهم و حدت طبع و صفای قریحه و ذكاء مشهور است. صاحب تصانیف لایقه است. توقیعی بر تفسیر مهم!؟ شیخ فیضی نوشته که از خیر تعریف و تصنیف بیرون است و طبع نظمی دارد و اشعار دلنشین می‌گوید. به وسیله حکیم ابوالفتح به ملازمت پادشاهی پیوست و زمانی که موکب منصور به لاهور رسید و شیخ معین قاضی لاهور را در وقت ملازمت از ضعف پیری و فتور در قوا، سقظه در دربار واقع شد، رحم بر ضعف او آورده، فرمودند که شیخ از کار مانده، بنابراین قاضی نورالله به آن عهده منصوب و منسوب گردید و الحق مفتیان ماجن و محتسبان خیال محتال لاهور را که به معلم الملکوت سبق می‌دهند، خوش به ضبط در آورده و راه رشوت را بر ایشان بسته و در پوست پسته گنجانیده چنانچه فوق آن متصور نیست و می‌توان گفت که قائل

این بیت او را منظور داشته و گفته که :
تویی آن کس که نکردی به همه عمر قبول
در قضا هیچ ز کس، جز که شهادت ز گواه» (6).
کرسی تدریس قاضی نورالله

بنا بر آنچه در &171#؛ احقاق الحق ، ج 1، صفات 110 و 111 و &171#؛ حياه القاضي ص فی وقيا» آورده است: وي با توسل به
کتمان مذهب از يك سو، قدرت و تسلط در مبانی فقهی و کلامی مذاهب از سوی دیگر در کنار زهد و پارساییتوانست طلاب مذاهب
گونگون را به پای درس خود بکشاند.

فقه را بر مبانی مذاهب پنجگانه &171#؛ شیعه»، &171#؛ حنفیه»، &171#؛ مالکیه»، &171#؛ شافعیه» و &171#؛ حنبلیه» برای طلاب
هر مذهب تدریس می نمود و در خاتمه، نظر شیعه را با ظرافتی خاص بر کرسی می نشانید.

تمسك به تقیه، برای ترویج اندیشه
قاضی نور الله با درپیش گرفتن تقیه در آن دیار، هم توانست کتب ارزشمندی را به جامعه شیعی تحویل دهد، هم به منصب قضا
دست یافت.

او خود در نامه ای می نویسد:

&171#؛ فقیر نام خود را در تصانیف ننوشته تا قربه الی الله باشد و ایضا هرگز به کسی از مخالفان اظهار نکرده که آن تصانیف از فقیر
است»

در شمار کتب ایشان اختلاف نظر است. آیت الله مرعشی نجفی (ره) در مقدمه کتاب &171#؛ احقاق الحق» تصنیفات این بزرگ مرد
عرصه سیاست و نگارش را 140 کتاب ذکر می کند .

از میان آثار قاضی نورالله شوشتری، چهار اثر از جایگاه ویژه ای برخوردار است:
1- احقاق الحق:

در رد کتاب &171#؛ ابطال الباطل» قاضی فضل بن روزبهان اصفهانی سنی مذهب نوشته است.

ریحانه الادب، در مورد احقاق الحق می نویسد: کتاب قاضی فضل در رد کتاب &171#؛ نهج الحق و كشف الصدق» علامه حلی تالیف
شده است . قاضی نورالله در این اثر با بیان منطقی و زیبا و رسا کتاب فضل بن روزبهان را پاسخ گفته است و در بطلان دیدگاه وی به
کتابهای خود اهل سنت استشهاد نموده است . (7)

2- مجالس المؤمنین:

در کتاب &171#؛ روضات الجنات « آورده است: این اثر احوال جماعتی از علما، حکما، ادبا، عرفا، شعرا و رجال متقدم و راویانی است
که به اعتقاد قاضی نورالله همگی شیعه مذهب اند. افزون بر اینها در بر دارنده حکایات و قصه ها و روایات آنها، همچنین گذری به
شهرها و احوالات ایشان است . (8)

3- &171#؛ الصوامر المهرقه»:

این کتاب را در پاسخ به &171#؛ الصواعق المحرقة» به نگارش درآورده است.

4 - &171#؛ مصائب النواصب».

از آنجا که شیخ حر عاملی (متوفی 1110) در امل الامل خود این دو کتاب اخیر را در کنار احقاق الحق و کتب دیگر نام می برد بیانگر
این مطلب است که این کتابهای مهم قاضی (9) در همان عصر صفویه در جهان اسلام شهرت داشته است .

مناظره های بی جدل و مراء

از آنجا که بسیار مقید به رعایت ادب مباحثه و مناظره بود، علیرغم مناظرات فراوان، هرگز بر فضایی بحث و مناظره او جدل و مراء راه
نداشت و از آنجا که برای خدا سخن می گفت، نه، برای طرح خود، همواره از بحث سر بلند بیرون می آمد.

از جمله این مناظره ها می توان 2 مورد را که یکی، مناظره با عبدالقادر بن ملکوک شاه بدوانی از عالمان اهل تسنن است و او خود در
کتاب &171#؛ منتخب التواریخ» اش ، به آن اشاره کرده است.

و يك مورد نیز مناظره ایشان با سید قزوینی است که خود قاضی نورالله، در کتاب &171#؛ مجالس المؤمنین، ج 1، ص 572 و 573» نقل
کرده است.

شراره های ایمان سوز

بنا بر آنچه در &171#؛ احقاق الحق ، ج 1، ص 159» آمده است؛ به دلیل موفقیت های قاضی، و شاید بیش از همه، دست یافتن او
به منصب قضا، آن هم جایی که سلطان مقتدری از مخالفان شیعه، هند را در دست داشت؛ عالمان حسود دربار سلطان اکبرشاه همواره
در صدد بودند تا روزی او را از چشم سلطان انداخته، زمینه بر کناری یا قتل او را فراهم سازند.

حاسدان هر روز در پی فرصتی نشستند تا سخن و حرکتی را از او مشاهده کنند و به سعایت او برخیزند تا اینکه قضات و مفتیان
شنیدند که روزی قاضی نورالله کلمه &171#؛ علیه الصلاة و السلام « را در حق مولی الموحدين علي بن ابي طالب (ع)، به کار برده
است. از این رو آن را بدعت و مختص به نبی برشمردند و فتوا به حلال بودن خون او دادند. در این خصوص حکمی را تهیه و امضا
کرده ، نزد اکبر شاه فرستادند.

آنان همه امضا کردند مگر یکی از بزرگان ایشان که مخالفت کرد و بیتی را به این مضمون نوشت و به نزد اکبر شاه فرستاد.

گر &171#؛ لَحْمُكَ لَحْمِي» بحديث نبوی هی

بی صل علی نام علی بی ادبی هی

اکبر شاه از کشتن قاضی نورالله صرف نظر کرد و محبت او بیش از پیش در قلب وی افزون شد.

قاضی نورالله در «#مجالس المؤمنین، ج 1، ص 432»، درباره حسد چنین می‌نویسد:

«#عاده الله جاری شده که هر کس به مرتبه عالی از فضل آراسته گردد به موجب کلام ملك علام، که «#إِمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ» یعنی از اهل زمانه که خود ارزنی نمی‌ارزد به او حسد می‌ورزند - خصوصاً که عداوت دینی، علاوه آن باشد و سینه ایشان به ناخن عناد خراشد...».

قاضی، در جای دیگری در خصوص رسم دیرینه عالمان مغلوب حسد، در شورانندن حاکمان بر ضد دیگران - خصوصاً علمای تشیع - اشاره می‌کند و می‌نویسد:

رسم دیرینه برخی اهل سنت است که چون به مقتضای کلام معجز «#فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ» در اثبات مطالب باطله خود از خصم مبهوت و عاجز گردند و به مقدمات علمی کار نتوانند ساخت به شمشیر و بوکده* و قلمتراش با او مناظره نمایند و اگر از آن نیز عاجز باشند تهمتی بر او اندازند و سلطان وقت را بر او متغیر سازند و اگر بر آن نیز قادر نباشند مرگ او را به دعا آرزو کنند.

* واژه «#بوکده» که در برخی از منابع دوره صفویه به صورت «#بُکْدِه» نیز آمده است. به معنی دشنه و خنجر است. شفیع قاضی شهید

قاضی نور الله، در اواخر عمر پر برکت خود کاسه صبر را لبریز دید.

وی در «#مجالس المؤمنین، ج 2، ص 375» در بیان احوال مؤمن طاق (از یاران امام صادق علیه السلام) به این نکته چنین اشاره می‌کند:

«#در مختار کشی از مفضل بن عمر روایت می‌کند که او گفت: حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرا گفتند که نزد مؤمن طاق رو و او را امر کن که با مخالفان مناظره نکند. پس به در خانه او آمدم و چون از کنار بام سر کشید به او گفتم که حضرت امام تو را امر می‌فرماید که با اغیار سخن نکنی! گفتم می‌ترسم که صبر نتوانم کرد.

در اینجا، قاضی نور الله، افزوده است: «#مؤلف گوید که این بیچاره مسکین نیز مدتی به بلای صبر گرفتار بودم و با اغیار، تقیه و مدارا می‌نمودم و از بی صبری که از آن می‌ترسیدم به آن رسیدم و در عین بی صبری این کتاب را در سلك تقریر کشیدم. اکنون از جوشش بی اختیار به جناب پروردگار پناه می‌برم و همین کتاب را شفیع خود می‌آورم».

مرگ اکبر شاه و نشستن جهانگیر شاه بر تخت، عالمان مغلوب حسادت، زمینه را مساعد دیدند و دست بکار شدند.

شهادت قاضی نورالله

به روایت محدث قمی(ره)

محدث قمی در «#محدث قمی، صفحه 697 کتاب فوائد الرضویه» نحوه شهادت این فقیه بزرگ را چنین بیان کرده است:

«#... قاضی نورالله مشغول به قضاوت و همچنین نویسندگی در خفاء بود تا اینکه سلطان اکبر از دنیا رفت و جهانگیر شاه بر تخت نشست.

علمای دربار و مقرب در صدد فتنه و برانگیختن شاه بر علیه قاضی برآمدند و نزد او به سعایت پرداختند، که قاضی شیعه است و خود را ملزم به مذاهب اربعه نمی‌داند و فتوایش با فتوای مذهب امامیه تطبیق می‌کند.

جهانگیر شاه بیان آنان را برای اثبات تشیع قاضی کامل ندانست و گفت: این دلیل کامل نیست چرا که او از اول قضاوت را به شرط اجتهاد خود پذیرفته است.

آنان به حيله دیگری دست زدند. شخصی را گماشتند تا به عنوان شاگرد نزد قاضی رفت و آمد کند و خود را شیعه معرفی کند.

وی پس از رفت و آمد بسیار و جلب اطمینان قاضی، به نوشته‌های وی از جمله «#مجالس المؤمنین» پی برد و درخواست آن نمود. با اصرار، کتاب را از قاضی گرفت و از آن نسخه‌ای برداشت و نزد علمای دربار برد. آنان نیز این کتاب را به عنوان سند تشیع قاضی نورالله به جهانگیر شاه عرضه کردند و به سلطان گفتند که او در کتابش چنین و چنان گفته است و استحقاق اجرای حد دارد.

جهانگیر شاه گفت: حدش چیست؟

گفتند: ضربه زدن با شلاق... شاه کار را بر آنان واگذار کرد و آنان بلافاصله حد را اجرا کردند.

قاضی نورالله در سال 1019 ق، در حالی که حدود هفتاد سال عمر داشت در زیر شلاق به شهادت رسید.

می‌گویند بر بدن قاضی نورالله با چوب خاردار آنچنان زدند که بدنش قطعه قطعه شد.

مزار او در «#آگره» هندوستان زیارتگاه هزاران هزار مسلمان بیدار دل شبه جزیره است.

پی نوشت‌ها:

(1). فوائد الرضویه، محدث قمی، ص 697.

(2) kherghe.blogfa.com/post.aspx/474

(3). مقدمه احقاق الحق، ج 1، ص 88.

(4). تاریخ تمدن، گوستاویلوف، ص 235.

(5). تذکره علمای امامیه پاکستان - سیدحسین عارف نقوی، ترجمه دکتر محمدهاشم، ص 15.

(6). صوارم المهرقه، ص (کج) (فیض الاله).

(7). ریحانه الادب، ج 3، ص 385.

(8). روضات الجنات، ج 8، ص 160.

(9). الاصل الاصل، ج 2، ص 337.

با استفاده فراوان از مقاله:حسن ابراهيم زاده كه برگرفته از كتاب گلشن ابرار است.

تهيه و تنظيم: رضا صابري خورزوقي